

دکتر باقرپور کاشانی



تفاوت مکاشفه با پدیده تجسم اوهام و تخیلات

سوال:

سوال اول دوستان این بود که منی که به اصطلاح مکاشفه به من دست پیدا می‌کند، چه جوری فرد مقابل بخواهد اعتماد را به دست بیاورد؟ بعد شما گفتید که خب، رفیق است دیگر! به او اعتماد می‌کند، من جریان... گفتم.

خودش گفته توهم می‌زند.

خب، خودش گفته توهم می‌زند.

ببینید، من یک نکته‌ای این جا عرض بکنم که لازمه. ببینید، ما بله، این به آن «شبهه کشف» گفته می‌شود. تجسم اوهام و تخیلات گاهی اوقات به خاطر یک سری ریاضت‌ها، قوه دماغی انسان، مغز انسان به هم می‌ریزد. بعد در حقیقت می‌شود گفت نوعی فشار آوردن به او و نوعی بیماری است و این سبب می‌شود که یک سری چیزهایی را ببیند که واقعاً چنین چیزی در خارج نیست. این بیمار است، یعنی توهم کرده است؛ این توهمش را در خارج متجسم می‌بیند.

تخیلاتش را در خارج متجسم می‌بیند، می‌بیند که این یک جسم است، یک حقیقت است که ایستاده مثلاً.

خب، آن در حقیقت کشف نیست، عرض کردم که آن بیماری است.

یعنی ممکن است که جمعی از این‌ها کشف و شهود نباشد، چون کشف، حالا این‌طور که ایشان فرمودند، شیطانی هم داریم، رحمانی هم داریم؛ در مورد تجسم اوهام و تخیلات اصلاً کشف نیست که بخواهیم بگوییم رحمانی یا شیطانی، یک بیماری است.

حالا یک پروسه هم من این‌جا اتفاقاً، یک مقاله‌ای نوشته‌ام؛ سال ۱۳۸۷، بهار ۱۳۸۷ در دو شماره هم چاپ شده به اسم «میزان» در کشف و شهود.

آن‌جا یک بحثی را من مطرح کردم: بحث تجسم اوهام و تخیلات. حالا خوب است این را بخوانم تا قسمت اول تکلیفش مشخص شود که آقا این‌ها چیست! ببینید، این‌جا آورده شده است که، صفحه ۱۰۹ از این مجله:

«موضوع تجسم اوهام و تخیلات از پدیده‌های مورد بحث در علم روانشناسی است. گاهی در اثر اشتغال فراوان فکر به یک موضوع و تکرار آن در مغز، آن موضوع صورت خارجی به خود می‌گیرد و به این معنی که در برابر دیدگان فکرکننده مجسم می‌شود».

گاهی اوقات تو خواب هم پیش می‌آید؛ دیدید که در یک مسئله‌ای که زیاد تمرکز دارید، شب خوابش را می‌بینید. حالا می‌گویید این ممکن است کمی وسیع‌تر شود، فشار بیاورد به شما از لحاظ روانی و فکر کنید یک حقیقت خارجی پیدا کرده‌اید!

«این موضوع گاهی در عالم خواب به صورت رؤیا و زمانی در حالت بیداری اتفاق می‌افتد. حالات مزاجی انسان نیز در این امر تأثیر فراوان دارد، به این معنی که بر اثر انحراف مزاج از حالات تعادل طبیعی به واسطه ریاضت‌های شاقه، یا بیماری‌ها و یا پیشامدهای ناگوار و نظایر آن، موضوع تجسم خیال تقویت پیدا کرده و اوهام به طور آسان‌تری صورت خارجی به خود می‌گیرند، مخصوصاً حالات مزاجی رابطه مستقیمی با وضعیت خواب و رؤیا دارد؛ به حدی که اطباء قدیم و فلاسفه طبیعی مشاهده برف و امثال آن را در خواب دلیل بر کم شدن حرارت غریزی و غلبه سردی بر مزاج می‌گرفتند، و دیدن باران را دلیل بر زیادی رطوبت و غلبه آن بر مزاج می‌دانستند. همچنین دیدن آتش و شعله‌های قوی و حمام‌های گرم را شاهد بر استیلای حرارت بر مزاج و بالا رفتن آن از درجه طبیعی می‌دانستند؛ بر اثر همین موضوع، اطباء قدیمی برای تشخیص بیماری‌ها از وضعیت خواب‌های بیمار استفاده می‌کردند...»

این یک روش بود.

حاضران: پس به صورت کلی، با توجه به اتفاقات جو محیط، حالا یا فرد خودش در خواب چیزی می‌بیند و فکر می‌کند مکاشفه است، یا بیماری بر او غلبه می‌کند؟

پاسخ: بله! دقیقاً.

«...گاهی ممکن است نظیر این قضیه در عالم بیداری نیز اتفاق بیفتد. به طور مثال، چشم و گوش سالک دائماً متوجه عالم غیب است و همواره منتظر است که دری از عالم غیب بر روی او گشوده شود یا خبری به گوش او برسد. ناگاه در اثر فعالیت قوه خیال، صداهایی به گوش می‌رسد که بلافاصله توجه او را به خود جلب می‌کند و تفسیرهایی برای آن انجام می‌دهد.

اما کسانی که وارد مرحله ثانی، یعنی مرحله ذکر و ریاضت‌های شاقه شده‌اند، در فکر آنان اندیشه‌های گوناگونی موج می‌زند و گاه در اثر شنیدن مطالب ذوقی و نشاط‌آور، فکر این افراد تخدیر شده و روح حالت تعادل طبیعی خود را از دست می‌دهد و مرحله ضعیف خواب مغناطیسی بر آن عارض می‌شود.

در اثر تلقینات قبلی، این حالت تأیید شده و سالک یک حالت انبساط و فرح که با رخوت و سستی اعصاب توأم است در خود حس می‌کند. از سوی دیگر، کثرت تکرار ذکر یا شعر، ایجاد یک حالت خستگی توأم با حرارت و جوش و خروش کرده و مرتباً نیروهای توهم را تقویت می‌کند.

ریاضت‌های قبلی نیز کار خود را کرده و زمینه را برای فعالیت قوهٔ خیال مهیا می‌کند. فلذا این نیرو دائماً منتظر است تا حادثه‌ای اتفاق بیفتد و مشاهده یا مکاشفه‌ای رخ دهد. تمامی این امور دست در دست هم داده و سالک را که در خیال کشف و مشاهدهٔ عوالم غیبی است، در عوالمی سیر می‌دهد؛ چه در خواب و چه در بیداری. بدین ترتیب، هر شکلی یا صورتی را که قوهٔ وهمیه به آن تمایل دارد، به آسانی در پیش چشمان سالک نمایان می‌سازد.

بنابراین می‌توان این حالت را به سراب‌هایی تشبیه کرد که در بیابان در برابر دیدگان مسافران خودنمایی می‌کنند، با این تفاوت که سراب معلول انعکاس نور خورشید و قوانین انکسار نور و امثال آن است، ولی این مکاشفات معلول فعالیت نیروی توهم می‌باشد. تشابه آن‌ها در این است که هر دو عاری از حقیقت‌اند و به یکدیگر شباهت دارند».

خب، این مسئله را ما اینجا آوردیم. مسئلهٔ خوبی است و در علم هم ثابت شده است. در علم پزشکی جدید هم یک بیماری مطرح است و در عرف نیز اصطلاحاً می‌گویند فرد توهم می‌زند و این مسئله این‌گونه است.

خب، ببینید، وقتی نوعی بیماری، فشارها، یا ریاضت‌های نادرست، کم‌خوراکی، یا مثلاً نخوردن گوشت اتفاق می‌افتد، یکی از مواردی که ثابت شده باعث توهّم می‌شود، نخوردن گوشت است! یا غذایی که به اندازه لازم به بدن ویتامین نمی‌رساند، باعث می‌شود فشار روانی به انسان وارد شود و مدام تلقین کند: «من چیزی را باید ببینم، من باید کشفی انجام بدهم».

این‌ها همه کنار هم قرار می‌گیرند. حالا فرد می‌گوید: «اوو، من یک ملک را دیدم، یک فرشته دیدم، یک حورالعین دیدم، حضرت عباس و امام حسین دیدم، چنین دیدم، چنان دیدم!» چنین تجربیاتی نیز وجود دارد، اما این نوعی بیماری است، این مکاشفه نیست، این مکاشفه نیست.

یعنی اگر بدانیم طرف بیمار است، تکلیف مشخص است. اگر خودش هم بداند بیمار است، می‌تواند مراجعه کند، دارویی مصرف کند و ببیند حالت از بین رفت، خوب می‌شود. حتی این افراد لازم نیست ریاضت‌های سخت بکشند. بعضی مواد مخدر هم وقتی وارد بدن می‌شوند، روی مغز انسان تأثیر می‌گذارند و همین حالت به وجود می‌آید. مثلاً قرص اکس؛ البته در زمان‌های ما خیلی استفاده نمی‌شد، اما شنیده بودیم! الان داروهای قوی‌تری وجود دارد که همین اثر را دارند.

خب، این مواد باعث می‌شوند فرد چیزهایی ببیند و حال خوبی پیدا کند. حالا یک خاطره‌ای تعریف کنم: یک استادی داشتیم، خدا رحمتشان کند، آیت‌الله آسید حمزه موسوی تبریزی. ما خدمت ایشان مکاسب می‌خواندیم، در مدرسه حضرت آیت‌الله خویی. «مکاسب» یکی از کتاب‌های متداول است که از قدیم‌الایام خوانده می‌شود، مال شیخ انصاری است. ایشان بحث فقهی مطرح می‌کرد و در حوزه نیز خوانده می‌شد.

ایشان برای من نقل می‌کرد و می‌گفت: «ما در آن محله که داشتیم، یک پیرمردی بود به نام محمد فرخی؛ می‌گفت: همیشه برای من سؤال بود؛ از بچگی این پیشانی‌ش، وسط پیشانی‌ش، یک شکاف بسیار عمیقی داشت. یعنی دیگر فقط یک پوست نازک مانده بود که به جمجمه چسبیده بود. این شکاف همیشه برای من سؤال بود که چه طور به وجود آمده است؟ تا یک روز که نشستیم و گفتیم: «آقا، این را برای ما توضیح بده، چه اتفاقی افتاد که این ماجرا شد؟» گفت: «من سال‌ها قبل پای منقل بافور بودم و تریاک می‌کشیدم. شروع کردم و نسبت به سری‌های قبل زیاده‌روی کردم؛ هی کشیدم، هی کشیدم. همان طور که دیدم از زمین بلند شدم و رفتم بیرون از اتاق و خانه، ابتدا به آسمان اول، سپس از آسمان اول به دوم، از دوم به سوم، تا رسیدم به آسمان هفتم و کرسی و در نهایت به عرش. همان جا که رسیدم به عرش، حقایقی را که می‌دیدم، فرشته‌ها به من می‌بردند و می‌گفتند: "این جا آسمان سوم است، این جا آسمان چهارم است، این جا کرسی است، این جا عرش است."

همین‌طور که داشتم بالا می‌رفتم، یک‌وقت رسیدم به خود عرش، آن فرشته‌ای که عظیم بود، گفت: "آقا، شما اشتباه شخص را آورده‌اید؛ این محمد فرخی است، باید محمد قریشی را می‌آوردی! شما اشتباه آوردید، برش گردانید!"

می‌گفت فرشته‌ها ناراحت شدند و ما را رها کردند! همین‌طور که پایین می‌آمدم، کرسی را رد کردم، آسمان هفتم، و همچنان پایین آمدم. یک‌وقت به خودم آمدم و دیدم صورتم پر خون است. همان‌طور که کنار منقل بافور بوده و لبه‌اش هم تیز بوده، با سر به کنار منقل خورده و پیشانی‌ش پاره شده و عمیق بود!»

می‌گفت این ماجرا این‌طوری بوده، ولی تأکید می‌کرد که در همان حالت واقعاً عرش، کرسی و آسمان‌ها و فرشته‌ها را دیده است.

یعنی می‌خواهم بگویم که گاهی اوقات بیماری وجود دارد، گاهی اوقات فشار ریاضت‌ها بر مغز انسان وارد می‌شود و گاهی اوقات مواد مخدر اثر می‌گذارند. در متصوفه هم چنین مواردی هست؛ گاهی شربتی به فرد داده می‌شود، به آن شربت عشق می‌گویند، و چیزهایی مانند حشیش و مواد مخدر در آن قاطی می‌کنند. در نتیجه فرد وسط حالتی قرار می‌گیرد و چیزهایی را می‌بیند.

یک بنده خدا نقل می‌کرد: می‌گفت ما جذب این‌ها شده بودیم و رفتیم حسینیه آن‌ها. حسینیه‌ای دارند در دور گنبد سبز، همین گنبد سبز شهر مشهد. فرد می‌گفت: «ما در آنجا، یک شربت هم اول به ما دادند. یک وقتی در همان حالت، امام حسین را دیدم!»

توضیح می‌داد که این تصور از امام حسین بوده؛ اثر مواد باعث اختلال در مزاج و قوه دماغی شده و فرد فکر کرده امام حسین را دیده، در حالی که ندیده است. این تجسم اوهام و تخیلات بوده است.

پس نکته این است که یک سری عوامل هستند که این حالت را به انسان دست می‌دهند، اما این مکاشفه نیست. کسی که بگوید «من مکاشفه انجام داده‌ام» و قبلش دارو خورده، مواد مصرف کرده، تریاک کشیده، شربت یا قرص اکس مصرف کرده، باید بداند که این مکاشفه نیست؛ این حالت ناشی از اثرات همان مواد و فشارها بوده است.



@aparat.com/be
_sooye_zohoor



v_bagherpour_
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpour-
kashani.com/



@serat12k



youtube.
com/c/seratehagh



https:
//naakhodaa.ir